

## واجب - ولی

**واجب:**

آن چه که شرع به آن دستور داده و ترک آن جایز نباشد.

**واجب اصلی:**

واجبی است که به خاطر واجب دیگری واجب نشده است، بلکه خودش واجب است، مانند نماز.

**واجب تبعی:**

واجبی که به خاطر واجب دیگری، واجب شده است؛ مانند مقدمات سفر حج که به تبع وجوب حج واجب می شود.

**واجب تعبّدی:**

واجبی که در انجام آن قصد قربت لازم است؛ مانند روزه ماه رمضان.

**واجب توصلی:**

واجبی است که در انجام آن قصد قربت لازم نیست؛ مانند ادای دین، جواب سلام دادن، کفن و دفن میت.

**واجب تخییری:**

واجبی که مکلف در انجام آن و انجام یک یا چند واجب جایگزین دیگر، مخیر است؛ مانند کفاره روزه که مکلف بین ۶۰ روز روزه گرفتن و اطعام ۶۰ فقیر مخیر است.

**واجب تعیینی:**

واجبی است که جایگزین ندارد و مکلف باید خود آن واجب را انجام دهد؛ مانند نماز.

**واجب عینی:**

واجبی است که هر مکلفی شخصاً باید آن را انجام دهد و با اقدام دیگران، از او ساقط نمی شود؛ مانند روزه ماه مبارک رمضان.

**واجب کفایی:**

واجبی است که هر مکلفی باید آن را انجام دهد؛ ولی اگر تعداد کافی آن را انجام دهند، از او ساقط

می شود؛ مانند جهاد در راه خدا، که وقتی عده ای در حد کفایت، اقدام کنند، از دیگران ساقط می شود.

**واجب مطلق:**

واجبی است که وجوب آن شرطی نیست؛ مانند نماز.

**واجب مشروط:**

واجبی است که وجوب آن بسته به شرط یا شرایطی است؛ مانند حج، که وجوب آن مشروط به استطاعت است.

**واجب مؤسّع:**

واجبی است که مکلف، بیش از زمان انجام دادن واجب، فرصت دارد؛ مانند نماز ظهر و...

**واجب مضیق:**

واجبی است که مکلف به مقدار زمان انجام واجب فرصت دارد؛ مانند روزه.

**واجب فوری:**

عمل واجب که فوراً و بدون تأخیر باید انجام داده شود.

**واجب الاجتناب:**

آنچه که پرهیز از آن شرعاً واجب است.

**واجب الحج:**

کسی که حج بر او واجب شده است مستطیع.

**واجب النفقه:**

آنکه پرداخت هزینه های متعارف او بر مکلف واجب است؛ مانند همسر و فرزند.

**واجب اهم:**

واجبی که شرع در قیاس با واجب دیگر، اهتمام بیشتری به آن داده است؛ مانند حفظ جان مسلمان نسبت به حفظ مال.

**واجب بدنی:**

عمل واجب که مکلف باید با اعضا و جوارحش آن را انجام دهد؛ مانند نماز، جهاد.

**واجب مالی:**

عمل واجبی که مکلف باید با پرداخت مال آن را انجام دهد؛ مانند خمس و زکات.

**وادی عقیق:**

یکی از میقات های پنج گانه عمره تمتع، در شمال شرقی مکه.

**وادی محسّر:**

سرزمینی بین مشعر و منا.

**وارث:**

کسی که از میت ارث می برد.

**وافی:**

کافی، بقدر کفایت.

**واقف:**

وقف کننده.

**واهب:**

هبه کننده، بخشنده.

**وئر:**

رجوع کنید به: نماز وئر.

**وئیره:**

نافله عشاء، دو رکعت نماز نشسته مستحبی پس از نماز عشاء.

**وثیقه:**

گرویی که در برابر دریافت قرض در نزد بستانکار قرار داده می شود تا تضمینی باشد برای بازگرداندن بدهی.

**وجه:**

پول، مبلغ.

صورت، چهره.

شیوه، طریق.

**وجوب کفایی:**

رجوع کنید به: واجب کفایی.

**وجوه بریه:**

امور خیریه و عام المنفعه.

**وجوه شرعیه:**

اموالی که مکلف طبق نظر شرع، باید پرداخت کند؛ مانند خمس و زکات.

**ودعی:**

کسی که مال نزد او، به امانت سپرده شده است.

**وَدّی:**

رطوبتی که گاهی پس از خروج بول مشاهده می شود.

**ودیعه:**

عقدی است که به وسیله آن، مالی نزد کسی به امانت سپرده می شود.

**وَدّی:**

رطوبتی که گاهی پس از خروج منی مشاهده می شود.

**وسواس:**

شک و شبهه زیاد در عبادات و احکام مذهبی؛ خصوصاً در طهارت و نجاست.

وسواسی: شخصی که زیاد شک می کند.

**وصل به سکون:**

نخواندن حرکت آخر کلمه و چسباندن آن به کلمه بعد.

**وصیت:**

سفارش های انسان به انجام عبادات، پرداخت بدهی، دریافت مطالبات و... پس از مرگ.

**وصیت تملیکی:**

وصیتی که در ضمن آن مال یا منفعتی به ملکیت کسی در می آید.

وصی:

کسی که عهده دار انجام وصیتی شده است.

وضع حمل:

به دنیا آوردن نوزاد.

وضو:

شستن صورت و دسته ا و مسح سر و پاها به کیفیت مخصوص و با قصد تقرب به خداوند.

وضوی ارتماسی:

وضویی است که با فرو بردن صورت و دست ها در آب صورت گیرد.

وضوی ترتیبی:

وضویی است که با ریختن آب به روی صورت و دستها انجام گیرد.

وضوی جبیره ای:

وضویی است که روی بعضی از اعضای آن جبیره باشد رجوع کنید به: جبیره.

وطء ( و طی):

عمل جنسی.

وطن:

محل زندگی انسان.

وطن اصلی:

مکانی که انسان بخش عمده‌ای از اوایل زندگی ( دوران کودکی و نوجوانی) را در آنجا رشد و نمو کرده باشد.

وطن جدید ( اتخاذه):

مکانی که انسان آنجا را به عنوان وطن و محل سکونت قرار داده است در حالیکه قبلاً وطن او نبوده است.

**وطی به شبهه:**

مجامعت با کسی که در واقع بر مکلف حرام است ؛ اما یا بخاطر اینکه او را همسر خود می پنداشته و یا بخاطر جهل به حکم، مجامعت صورت گرفته است.

**وقت فضیلت:**

زمانی است که اگر نماز در آن وقت خوانده شود، ثواب بیشتری دارد.

**وقف:**

جدا کردن یک مال از اموال خود و اختصاص دادن منافع آن برای افراد خاص یا امور خیریه.

وقف عموم: رجوع کنید به: وقف عام.

**وقف معاطاتی:**

وقفی که در آن صیغه خوانده نشده باشد.

**وقف منقطع الآخر:**

وقفی که در آن پایان مدت وقف معین است.

**وقف منقطع الاول:**

وقفی که ابتدای آن در زمان وقف نباشد و بعد از آن آغاز شود.

**وقف نامه:**

سند وقف.

**وقف به حرکت:**

وقف کردن بر روی یک کلمه ( هنگام قرائت)، در عین تلفظ حرکت آخر آن.

**وقوف:**

جمع وقف.

بودن، باقی ماندن.

**وقوف رکنی:**

بودن در عرفات یا مشعر الحرام به مقداری که بودن در آنجا ( ولو به مدت کوتاه) صدق کند.

**وقوف اختیاری:**

باقی ماندن در صحرای عرفات یا مشعر برای کسی که هیچ عذری ندارد.

**وقوف اضطراری:**

وقوف کسی که به خاطر عذر شرعی از وقوف اختیاری عاجز است.

**وقوف در عرفات:**

ماندن از ظهر نهم ذی حجه تا غروب آن روز.

**وقوف در مشعر:**

ماندن در مشعر از طلوع فجر تا طلوع خورشید در روز عید قربان.

**وکالت:**

عقدی که بموجب آن شخص ( موکل)، به دیگری ( وکیل) اختیار انجام عملی را می دهد.

**وکالت بلاعزل:**

وکالتی که در آن، موکل هیچگاه حق عزل وکیل را ندارد.

**وکیل:**

کسی که پذیرفته است کاری را از طرف دیگری انجام دهد.

**ولایت:**

سرپرستی. رجوع کنید به: ولیّ.

**ولایت فقیه:**

حکومت و ادارهٔ جامعه اسلامی، توسط فقیه جامع الشرایط.

**ولایت قهری:**

ولایت پدر و جد بر صغیر، مجنون و سفیه.

**ولد شبهه:**

فرزندى که حاصل از وطى به شبهه باشد.

**وُلُوج روح:**

دمیده شدن روح در جنین.

**ولوغ:**

زبان زدن به آب یا ظرف.

**ولی:**

سرپرست.

**ولی دم:**

کسی که شرعاً حق قصاص در دست اوست؛ مانند پدر مقتول.

**ولی فقیه:**

فقیه جامع الشرائطی که در زمان غیبت امام معصوم، حکومت و اداره جامعه اسلامی بر عهده اوست.

رجوع کنید به: ولایت.

**ولی قهری:**

رجوع کنید به: ولایت قهری.

**ولیمه دادن:**

اطعام میهمانان به مناسبت هایی همچون ازدواج، تولد و...

**ولی:**

کسی که از نظر شرع سرپرست دیگری است؛ مانند پدر، جد پدری و حاکم شرع.